

موسیقی درونی، بیرونی، کناری در اشعار منوچهری

نیلوفر صفایی

در دیوان منوچهری دامغانی به کوشش «دکتر محمد دبیر سیاقی» آمده است:

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی از بزرگان شعرای خوش قریحه رشید بن سخن زبان فارسی است.

تخلص وی یعنی «منوچهری» ظاهراً از نام «فلک المعالی منوچهر بن قابوس» (۴۰۳ تا ۴۲۳) گرفته شده است. منتها در دیوان حاضر به هیچ وجه از این امیر نامی نیست... معذالک به پیروی از قول سلف و برخی قراین دیگر، باید تخلص منوچهری را، مادام که دلایل قطعی بر نفی آن به دست نیامده است، مآخوذ از نام «ملک المعالی» دانست و گفت که شاعر نخست در دستگاه ابن امیر عمر می گذاشته و یا با دربار وی ارتباط داشته است و این مسئله را در دیوان موجود وی تا حدی کثرت نام مرغان خوش آواز و گل و گیاهی برخی از آنها ویژه نقاط سرسبز شمالیست و وصف مناظر زیبایی آن از حدود و کرانه های دریا که جز به دیدن توصیف پذیر نمی باشد، اثبات می کند و ما را بر آن میدارد تا قبول کنیم شاعر شیرین سخن دامغانی باید نقاط سرسبز و شاداب شمالی را در جوانی دیده باشد... با توجه به این نکته و بنا بر آنچه از تاریخ سرودن قصاید شاعر و محدود حان وی و تتبع دیوانش بر می آید، منوچهری تا سال فوت منوچهر بن قابوس (۴۲۳ هجری) در دستگاه ابن امیر بوده و یا با وی ارتباط داشته است.

آنگاه پس از فوت ملک المعالی بر حسب آنکه مقیم دربار او یا مرتبط با درگاه وی

باشد از مازندران یا اقامتگاه خویش آهنگ ری کرده و در این شهر جز به مدح «علی بن عمران» و «طاهر دبیر» عمید عراق پرداخته است و این نکته را تصریح خود شاعر و مداعی که در مدح این دو تن دارد، تأیید می کند، چنانچه قصیده ای در مدح علی بن عمران می گوید:

سوی تاج عمرانیان هم بدینسان / بیامد منوچهری دامغانی

و این است چنانچه گفتیم، اشارتی دارد به آمدن شاعر به ری، همچنانکه در قصیده دیگری صریحاً و واضحاً به رفتن خویش از ری اشاره می کند و می گوید: «خواست از ری خسرو ایران مرا از پشت پیل...»

آنگاه پس از غزل «طاهر» سرگرم شدن علی بن عمران به جنگ با علاءالدوله در حوالی اصفهان و قزوین و روی کار آمدن «احمد بن عبد الصمد» در آغاز سال ۴۲۴ وزارت یافته است، شاعر ناچار پس از این تاریخ به حضور وی رسیده و بدین حساب منوچهری قسمتی از سال ۴۲۳ و قسمتی از سال ۴۲۴ یا همه آن را در ری زیسته است.

بعضی قراین نشان می دهد که منوچهری پیش از راه یافتن به دربار مسعود، با وی ارتباط داشته است و قصیده زیر که در مدح مسعود است گواه این مدعی تواند بود:

«ری خداوند خراسان شهنشاه عراق / ای به مردی به شاهی برده از شاهان سیاق

ای سپاهت را سپاهان رانیت ری مکان / ای زایران تا به توران بندگانگت را وثاق...»

و شاید به همین جهت است که سلطان وی را اغراز کرده و از ری او را بر پشت پیل به حضور خود خواسته است.

باری منوچهری به امر سلطان و به امید پشتیبانی و نوازش وزیری چون «احمد بن عبد الصمد» که خود از کفاة رجال و از منشیان بنام دربار مسعود و مردی ادیب و شعر دوست و فضل پرور بوده است به درگاه وی روی آورده است چنانکه خود می گوید:

خداوندا من این جا آمدم
به امید تو امید مُفِضِل

باری شاعر خوش قریحه و با ذوق، از این پس به چکامه سرایی و مدیحه گوئی پرداخته و بوستان شعر فارسی را از گلهای زیبا و شاداب خاطر دقّاد خویش قرین ساخته است.

ادیب و محقق توانا استاد عبدالرفیع حقیقت در «کتاب وزین» هفت گنج کومش» از قول استاد بدیع الزمان فروزانفر و از کتاب سخن سخنوران آورده اند:

«منوچهری شاعری جوان طبع و برنا فکر است سبک شعری او طرب و شادمانی مخصوص جلوه گر می سازد. پای می کوبد، دست می افشاند، می خواند می نوازد. در تمام دیوانش که نزدیک به سه هزار بیت است یک لفظ اندوهگین و یک عبارت غمناک نیست همه بشاش و خرمند و این یکی از مزایای شعر اوست که در شعرای دیگر کمتر دیده می شود چه اغلب اشعار آنها اگر چه در وصف مجالس طرب و یاد ایام خوشی و کامرانی است، در شگفتیهای خود ناله جانسوز دارند و هر چند به ظاهر می خندند، در نهان می گریند و زاری می کنند.»

در همان کتاب گرانقدر در باب موسیقی شناسی منوچهری چنین آمده است:

«منوچهری دامغانی را با در نظر گرفتن طبع او و اینکه بیشتر سازهای موسیقی و نواهای آواز را در سروده های خود آورده است باید موسیقی دان دانست. از اشعار منوچهری بر نمی آید در نوازندگی و خوانندگی دست داشته باشد. خود او به دانستن علم دین و علم طب و علم نحو اقرار کرده است اما به موسیقی دانی خویش اشاره نکرده است.»

اصولاً اشعار و آوازی که به کار برده است، مثل موسیقی روان و نوازش دهنده است که روح را آرامش میدهد و شادی و نشاط بر می انگیزد و شادمانی و مسرت بیش از اندازه منوچهری از این اشعار شورانگیز و مسرت آور کاملاً هویدا است بعید نیست این آشنایی با موسیقی بواسطه نزدیکی او به دربار سلاطین و راه یافتن به مجالس

عیش و عشرت که موسیقی در این مجالس از جایگاه خاصی برخوردار است بوده باشد. اما در کتاب هفت گنج کومش آمده است:

«در اینکه منوچهری دامغانی به موسیقی مهر می ورزیده و با موسیقی دانه الفت و مجالست مستمر داشته تردیدی نیست. شاید بسیاری از نام و نواها و نام سازهایی که منوچهری در دیوان خود آورده است مانند «شخلیج» و «لبیا» ران دیده و فقط در حکم اظهار فضل باشد، کما اینکه در غیر این مورد هم چنین است. اما بسیاری از اصطلاحات موسیقی که در دیوان اشعار او آمده موید آن است که منوچهری با موسیقی زمان خود انس داشته و با علاقه خاصی به آنها گوش میداده و از چگونگی آن نواها پرسش می کرده و به معرفت خود در باب آن سازها یا نغمه ها می افزوده است.»

شادروان بدیع الزمان فروزانفر می نویسد:

«منوچهری شاعری جوان طبع و برنا فکر است. سبک شعری او طرب و شادمانی بخصوص جلوه گر می سازد، پای می کوبد و دست می افشاند و می خواند و می نوازد.»

آیا این سخن به طرب جویی او حکم می کند و یا اینکه خود او می خواند و می نوازد؟

دکتر زرین کوب به ذوق موسیقی منوچهری اشاره کرده و نوشته است.

«رنگ و آهنگهایی که در اشعار او چنان هنرمندانه توصیف شده است، از ذوق موسیقی و نقاشی او حکایت می کند. اطلاع از این موسیقی در این اشعار، جلوه بارزی دارد.»

بی شک اشارات متعدد و دقیق منوچهری به سازها و نواهای موسیقی، حاکی از آشنایی نزدیکی او با این مقوله داشته و از علاقه او به موسیقی حکایت می کند و این از موج شادی و طرب در اشعار او نیز پیداست.

در هفت گنج کومش آمده است .

«سازهای بربط و چنگ و نای و طنبور و سنتور را دیده و حتی تارهای این سازها را شخصاً به اهتزاز درآورده و به چگونگی آنها توجه کرده است . اگر کسی ساز چنگ را ندیده باشد ، قادر نیست تا این مایه به درستی ساختمان ساز و چگونگی نواختن آن و نوع سیم هایش را توصیف کند .»

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ ، چنگ .

از دل ابدال بگریزد و به صد فرسنگ ، سنگ

بگلد ترینگ اسب عاشقان ، ترینگ تنگ

چون کشد بر اسب خود از موی اسب او تنگ ، تنگ

چنگ او در چنگ او ، همچون خمیده عاشقی

با خروش و بانفیر و با غریو و با غرنگ

زنگی گویی نبرد در چنگ او او ، چنگ خویش

هر دو دست خویش به بریده بر او ، مانند چنگ

وان سرانگستان او را برشم های او

جنبشی بس بوالعجب ، آمد شدی بس بیدرنگ

گوئی دیب ببا ف رومی در میان کارگاه

دیبهی دارد به کار اندر به رنگ و بادرنگ

این آشنایی منوچهری با موسیقی ، علاوه بر علم و دین و علم طب و علم نحو و از سویی تسلط او بر زیبایی های هنر شاعری ، شاعری در پیش روی ما قرار می دهد چند بعدی . او اوقات عمر کوتاه خود را فقط به شاعری و مداحی نگذراند . از موقعیت هایی که در زندگی خاصش پیش آمده زیرکانه ، سود برده و به آنچه که در محیط زندگی اش جریان داشته ، علاقه نشان داده است . به دنبال کشف افقهای تازه در زندگی بوده تا هم روح زیبایی طلب خود را ارضاء کند و هم از یک هنر در جهت

کمال هنر دیگر ، از موسیقی در جهت نوآوری « اشعارش » استفاده کند .

هرگاه یک نفر به تنهایی واجد چندان زیبایی است که دلها را مسحور خویش قرار می دهد ، پس بین آمیختن زیبایی چند هنر ، چه زیبایی می آفریند .

او با زمزمه موسیقی شعر سروده است و دور از انتظار نیست اگر کلمات شعرش چون نتهای موسیقی زیر و بم و کوتاه بلند شوند و آهنگ موسیقی از آنها به گوش رسد ، به طرب آورد و شادی افزایش دهد .

او هم استفاده ظاهری از نام سازها و نواها و نغمه ها در بیتهاش داشته و هم استفاده باطنی از آنها کرده است و بدین وسیله بر شادی آفرینی کلامش افزوده است .

این گونه استفاده منوچهری از اوزان طرب انگیز و موسیقی در شعر تا بدانجا رسیده است که در بسیاری از اشعارش آنچه که جلب توجه می کند و در ابتدائاً احساس می شود ، موسیقی و آهنگ آن است و شاید بتوان گفت معنای شعر تحت الشعاع آوای آن قرار می گیرد . این است که اشعار او بیشتر توصیفی و تمجیدی و تمجیدی است و کمتر از معانی فلسفی و عرفانی در آن استفاده شده است .

قمریکان نسای بیاموختند

صلصلکان مشک تبت سوختند

زردگلان شمع برافروختند

سرو بنان جامه نو دوختند

زینسو و زانسو به لب جویبار

بلبلکان بر گلکان ناخندند

آهوکان گوش برافروختند

گورخران میمنه ها ساختند

زاغان گلزار بپرداختند

بیدلگان جان و روان باختند

با ترکان چگل و قندهار

این عنایت اندک منوچهری به ارزشهای معنوی در شعر و اهتمام او در جهت

آفریدن روح شادی و طرب در ابیانش بی شک به واسطه جوان بودن شاعر و به قولی اقتضای جوانی اوست. شاید اگر فرصت حیات می یافت و به پختگی دوران میانسالی و بالاتر می رسید، از آن جنبه نیز چنان قوت می یافت که امروز می شد در باب عرفان منوچهری مقاله ها نوشت.

منوچهری هم از موسیقی درونی شعر (عروض) استفاده برده و هم موسیقی کناری شعر (ردیف و قافیه) را با هنرمندی در اشعار خود آورده است. از سویی جهت تزئین اشعارش و عبارتی زیبایی شنوایی و آوایی آن، به ساختن کلمات جدید و هماهنگ کردن واژه ها و عبارات پرداخته است. بعبارتی از آنچه که موسیقی درونی شعر نامیده می شود سود برده که از رهگذر وحدت یا تشابه یا تضاد صامتها و مصوتها در کلمات به دست می آید. صنایع تسجیع و صنایع تجنیس بخوبی در میان ابیانش پیداست و از طرفی پرداختن منوچهری به سرودن اشعار مسمط، خود نشانه ای از اهتمام شاعر به آهنگین کردن هر چه بیشتر کلمات است، به زیبایی از پس به رشته کشیدن مرواریدهایش برآمده است.

در هفت گنج کومش آمده است:

«اصولاً اشعار او و اوزانی که بکار برده مثل موسیقی روان و نوازش دهنده ای است که روح را آرامش می دهد و شادی نشاط می انگیزد و شادمانی و مسرت بیش از اندازه منوچهری از این اشعار شورانگیز و مسرت آور کاملاً هویدا است.

اما موضوعی که در اشعار او بیش از هر چیز دیگر جلب توجه می کند تشبیهات تازه و بکر و بسیار عالی است که وی را بین تمام شعرای هم عصر خویش ممتاز و مشخص ساخته است بخصوص تشبیهات مضامینی که در بعضی قصاید و خمریات و همه مسمطات خویش بکار برده است.

مسئله دیگری که در اشعار منوچهری بدان بر می خوریم نوع خاصی از شعر است به نام مسمط که بدون تردید از ابتکارات خود اوست و ما قبل از وی در اشعار

فارسی به این وزن و سبک بر نمی خوریم و اصولاً مسمط در شعر بانواع خاصی که منوچهری ایجاد کرده است فرق دارد.

از میان شعرای بعد او هم فقط لامعی گرگانی مسمط سروده است. همانطوریکه گفته شد استعمال کلمات عربی بیش از اندازه معمول هم از مختصات اشعار منوچهری است. اما با این همه اشعار او همه روان، زیبا، نشاط آور و دل انگیز است، در تشبیهات خود با چنان قدرتی بهار و سبزه و گل و باران و دیگر مظاهر طبیعت را وصف می کند و چنان آنها را با مهارت جلوه می دهد که براستی گوئی، ما آنچه را که می خوانیم با چشم می بینیم! منوچهری از این لحاظ در میان شعرای معاصر خویش فرد و ممتاز ربوده است.»

لازم است به این مطلب بیفزاییم که در تعریف مسمط اینگونه آمده است:

نخست مسمط بر شعری اطلاق می شده که هر بیت آن چهار پاره داشته باشد و سه پاره اول آن دارای سجعی مغایر با قافیه بوده است ولی رعایت این سجع در بیت اول لازم نیست.

از قرن پنجم، مسمط روش دیگری گرفت. گویندگان این قرن اشعار مرکب از چند رشته ساخته که هر رشته را چهار یا پنج یا شش مصراع است و همه مصرعها جز مصراع آخر به یک قافیه می باشد و مصرعهای آخر هر رشته نیز تا آخر مسمط، هم قافیه است. به این ترتیب هر رشته حکم یک بیت را دارد. مقدم بر منوچهری دامغانی لامعی گرگانی (م/اواسط سده پنجم هجری) شاعری مسمط سرای نمی شناسیم، که این در شاعر در تسمیط هنر نمایها کرده اند.

مسمط های منوچهری، چون تصویری است واقعی و زنده از زیبایی های طبیعت که خواننده را به دنیایی تازه می کشاند. اما هنر منوچهری در استفاده از صنایع لفظی ادب پارسی، در انتخاب به جا و هماهنگ کلمات در تشبیهات و استعارات شیوا چون موسیقی است برای این تصاویر زنده و متحرک، و این موسیقی گوشنواز

و فرحبخش است که خواننده را به آرامه خواندن این ابیات - با وجود بعضی کلمات دشوار و نامأنوس - علاقمند کرد.

آمدو نوروز هم از بامداد
باز جهان خرم و خواب ایستاد

زابر سیه روی سمن بوی راد

گیتی گردید چو دارالقرار

روی گل سرخ بیاراستند

کبکان بر کوه به تک ساختند

فاختگان همبر بنشاستند

نایزنان بر سر شاخ چنار

لاله به شمشاد برآمیختند

بر سر آن مشک فرو بیختند

نقش و تمایل برانگیختند

از دل خاک و دوزخ کوهسار

از صنایع ادبی لفظی که به کرات در دیوان منوچهری بکار رفته صنعت جناس است.

باغبان این شجر از جای بجنابند سخت

(اشتیاق)

این باغ و راغ مملکت نوروز ماه بود

(زائد)

جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سمن

(مطرف)

در باغها نشاند گروه از پس گروه

(مزدوج)

از ارغوان کمر کنم ، از ضیمران زره

(زائد)

فوس قرح کمان کنم ، از شاخ بید تیر

(مطرف)

بدین زودی ندانستم که ما را

(لفظی)

حدیث او معانی در معانی

(مزدوج)

رسد دست تو از شرق بغرب

(زائد)

همه ساله به دلبر دل همی ره

(اشتیاق)

برآمد زکوه ابر سازنداران

(مرکب)

گویی به مثل پیرهن رنگرزانست

(تام)

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ چنگ

از دل ابدال بگریزد به صد فرسنگ سنگ

بگسلد ترینگ اسب عاشقان ، ترینگ ، تنگ

چون کشد بر اسب خود از موی اسب او تنگ سنگ

(تام)

دفتر بد بستان بود و نقل به بازار

وین برد به جایی که خرابات خراب است

(اشتقاق)

ایر دیبا دوز دیبا دوزد اندر بوستان

باد عنبر سوز عنبر سوزد اندر لاله ساز

(مطرف)

این به رنگ سبز کرده پایها را سبز فام

وان به مشک ناب کرده چنگها را مشکبار

(اشتقاق)

می زدگان را گلاب، باشد قطره شراب

باشد بوی نجور، بوی نجار کباب

(لاحق)

ای پسر میگسار، نوش لب و نوش گوی

فتنه بچشم و بخشم فتنه بردی و مجوی

(خطّ)

منع سیه بر قفاش، تیغ برون آخته است

طلبل فرو کوفته است کشت بیانداخته است

(لاحق)

من بدانم علم دین و علم طب و علم نحو

تو ندانی دال و ذال و راد و ناء و سین و شین

(لاحق)

میرا، ملکا ستاره و بدر!

میری، ملکی، ستاره بدری

(مطرف)

و از تسجیع اینگونه سود جستته :

در مجلس اصرار سه چیز است و فزون نی

ما مرد شرابیم و رباییم و کبابیم

نوبهار آمد و آورد گل و یاسمن

جویش پر از صنوبر و کوهش پر از سن

زین پیش گلاب و عرق باده احمر

برآمد زان رنگ و ماغ بیکر

صنعت عکس در این ابیات دیده می شود :

وان هر سه شرابست و ربابست و کبابست

خوشا که شرابست و کبابست و ربابست

باغ همچون تبت و داغ بسان عدنا

راغش پر از بنفشه، پر از باغ بهار

در شیشه عطار بد و در خم خممار

یکی میغ از مستیغ کوه قارن

رود از پیش او سائل چون بدره

یکی نوری که هم نورست و هم ظل

پیرهن بر تن، توتن پوشی همی بر پیرهن

و آنچه تو بر سر نهادی، در دلم دارد وطن

شود از پیش او سائل چون بدره

یکی ظلی که هم ظلمت و نور

پیرهن ارزترین پوشی و پوشد هر کسی

آنچه من در دل نهادم، بر سرت نیبم همی

این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار

آن یکی دژی که دارد بوی مشک تبتی

این چنین ناری کجا باشد، بزیر نار آب

ای نهاده بر میان فرق جان خویشتن

وان گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار

وان دگر مشک که دارد رنگ در شاهوار

وان چنان آبی کجا باشد بزیر آب نار

جسم ما زنده به جان و جان تو زنده به من

چون با دگری من بگشایم تو ببندی

وربار دگری هیچ ببندم، بگشایی

و از تکرار حروف و کلمات نیز اینچنین در جهت آهنگین کردن زبانش، سود جستته :

سمن — سرخ لبان دو لب طوطی نر

که زبانش بود از زر زده در دهنا (حرف «س» و «ز»)

مـعشوقگانـت را گـل و گـلنار رو یاسـن

از دست یاره بر بود از گوش گوشوار (حرف «گ»)

هر کـرا کیـه گـران، سـخت گـرانمایـه بود

هر کـرا کیـه سـبک سـخت سـبکبار بود (حرف «س»)

بـا فـسال فرخ آیسـم و بـا دولت بزرگ

با فرخجسته طالع و فرخنده اختیار (حرف «ف» و «خ»)

جـز ایـن ابر و جـز مـادر زال زر

ترادند چونین پر مادران (حرف «ز»)

بـر آمـد زاغ رنگ و مـاغ پـیکر

یکی میخ از سنج کوه قارن (حرف «خ» و «ق»)

آمد شب و از خواب مرارنج و عذابست

ای دوست یار آنچه مرا داروی خوابست (مصوب «آ»)

آسمان خیمه زد از بیرم و دیبای کبود

میخ آن خیمه ستاک و سمن و نسترنا (حرف «س»)

ابر آزاری بر آمد از کنار کوهسار

باد فروردین بجنب از میان مرغزار (مصوب «آ»)

خیزید و خز آرید که هنگام خزانست

باد خنک از جانب خوارزم وزانست (حرف «خ»)

وان قطره باران که بر افتد به گل سرخ

چون اشک عروسیست بر افتاده به رخسار

وان قطره باران که بر افتد به سر خوید

چون قطره سیماست افتاده به زنگار

وان قطره باران که بر افتد به گل زرد

گویی که چکیده ست گل زرد به دینار

وان قطره باران که چکد بر گل خیری

چون قطره می بر لب معشوقه میخوار

وان قطره باران که بر افتد به سمن برگ

چون قطره سفیداب بود از بر طومار

وان قطره باران ز بر لاله احمر

همچون شرر مرده فراز علم نثار

وان قطره باران ز بر سوسن کوهی

گویی که ثریاست برین گنبد دوار (تکرار عبارت)

یکی نامداری که با نام وی

شد ستند بی نام نام آوران

به عمری چنان گوهر پاک او

نیامد یکی گوهر از گوهران

ز رامشگران رامشنی کن طلب

که رامش بود نزد رامشگران (تکرار «نام» «گوهر» «رامش»)

درو بسام و دیوار آن کارگاه

چنان ز نگیانند کاغذ گوان

سر این زنگیان را چه کار اوفتاد

که کاغذ گرانند و کاغذ خوران

نخوردند کاغذ از این بیشر

نه کاغذ فروشان، نه کاغذ خوران (تکرار «کاغذ»)

جهانا چه بد مهر و بدخو جهانی

چو آشفته بازار بازارگانی

وگر آزمایشت صد بار دیگر

همانی، همانی، همانی، همانی (تکرار «همانی»)

ملک ده، لشکر شکن، خنجرکش و مغز شکاف

گنج نه، باره فکن، شمیر زن، بخت آزمای (تکرار «ش»)

یکی چون چشمه زمزم، دوم چون زهره ازهر

سیم چون روضه رضوان، چهارم خنةالمأوی (تکرار «ز» و «ض»)

هنگام بهارست و جهان چون تب فرخار

خیز ای بت فرخار، بیار آن گل بیخار

آن گل که مراد را بتوان خورد به خوشی

وز خوردن آن روی شود چون گل بر بار

آن گل که مراد را بود اشجار ده انگشت

و آمد شدنش باشد از اشجار به اشجار

آن گل که به گردش در نخلند فراوان

نحلش ملکانه به گرد اندر و احرار (تکرار «آن گل»)

مشک جمعد و مشک خط و مشک ناف و مشک بوی

خوش سماع و خوش سرود و خوش کنار و خوش زبان (تکرار کلمات)

ای خداوندی کسه فرمان ترا یا بدهمی

تخت خان و خلوق فور و تیغ قیصر، تاج رای (تکرار حرف «ت»)

ترصیع:

راغ به باغ اندرون چون علم اندر علم باغ به راغ اندرون، چون ارم اندر ارم

ذوقافیتن:

در بندم زان دو زلف بند اندر بند

نالانم از آن عقیق قند اندر قند

آن وعده فردای تو پیچ اندر پیچ

آخر غم هجران تو چند اندر چند

لف و نشر:

برده ران و برده سینه، برده زانو، برده ناف

از هیون و از هزبر و از گوزن و از پلنگ

دشت راو همیشه راو کوه راو آب را

چون گوزن و چون پلنگ و چون شتر مرغ و نهنگ

باشدن، با آمدن، با رفتن و برگشتن

ابر گرد و باد کند و برق سست و چرخ تنگ

دست او و پای او و مَم او و چشم او

آن شیر و آن پیل و آن گور و آن رنگ

هنرمندی شاعر در این قصیده در آوردن قافیه های یکسان در همه مصراعها

ساقی بیا که امشب ساقی به کار باشد

زان ده مرا که رنگش چون جلنار باشد

می ده چهار ساغر، تا خوشگوار باشد

زیرا که طبع مردم را بر چهار باشد

همطبع را نبیدش فرزانه وار باشد

تا نه خروش باشد، تا نه خمار باشد

نی نی دروغ گفتم، این چه شمار باشد

باری نبید خوردن کمه از هزار باشد؟

باده خوریم روشن تا روزگار باشد

خاصه که باده خوردن با بختیار باشد

سجع متوازی و صنعت عکس در یک بیت:

می ده پسر! بر گل، گل چون مل و مل چون گل

خوشبوی ملی چون گل، خود روی گلی چون مل

جناس نام دیگری در این بیت:

هنگام سحر ابر زندکوس همی با باد صبا بید کند کوس همی

کوس نخست به معنای: طبل بزرگ

کوس دوم به معنای: دوش به دوش هم زدن دو تن با قوت تمام

فضل محمد که هیچکس نشاند فضل محمد چنانکه فضل محمد

محمد نخست منظور فضل بن محمد حسینی است

محمد دوم منظور حضرت محمد (ص) می باشد.

هنرمندی شاعر در انتخاب واژه ها و ساختن تصاویر زنده و پاینده از احوال طبیعت

زیبا، در میان اشعاری با این مضامین، مثال زدنی است. او نه تنها در مسمط، طریقی

نو ابداع کرده و قواعد این مسمط نو آورده را به خوبی رعایت نموده، بلکه به هر

شیوه که توانسته از سجع و جناس و مراعات و نظیر و همصدایی و هم آوایی

کلمات، در جهت نوازش گوش و هوش مخاطب خویش و دلنشینی و شادی آفرینی

مسمط هایش فروگذار نکرده است

سبحان الله جهان بینی چون شد دیگرگون باغ وراغ دیگرگون شد

شمشاد به توی زلفک خاتون شد گلنار به رنگ توی و پر نون شد

از سبزه زمین بساط یو قلمون شد

وز میغ هوا به صورت پشت پلنگ

در باغ کنون حریر پوشان بینی بر کوه صف گهر فروشان بینی

شبگیر کلنگ را خروشان بینی دلها ز نوای مرغ جوشان بینی

بر روی هوا گلیم گوشان بینی

در دست عبیر و نافه مشک به تنگ

هر طوطیکی سبز قبایی دارد هر طاووسی دراز پایی دارد

هر فاخته ای ساخته نایی دارد هر بلبلکی زیر دستایی دارد

تیهو به دهن شاخ گیایی دارد

و اهو به دهن درون گل رنگ به رنگ

هر زرد گلی به کف چراغی دارد هر آهوکی چرا به راغی دارد

هر باز به زیر چنگ فاغی دارد هر سرخ گل از بید جناغی دارد

هر قمر یکی فصد به باغی دارد

هر لاله گرفته لاله ای در بر تنگ

نام سازها و پرده ها

فن موسیقی از دیر باز در سرزمین ما مایه انبساط خاطر و هیجان درون بوده است و

زیبایی جمال طبیعت، تشویق شاهان، ذوق و استعداد فطری، روح نشاط و توجه

مردم به زندگی خوش، به ترقی و تکامل این هنر کمک شایان کرده است.

سرود های اوستا که قدیمی ترین سند کتبی ما هستند. با این موهبت خداداد است

یکی کرده و در وجود آنان که دل خود را گنجینه تعالیم بهرینان ساخته بودند، کار

باده مرد افکن می نموده است. همان کاری که آهنگ دل انگیز قرائت قرآن با دل

مسلمانان می کند.

موسیقی در ایران باستان طرف توجه بوده وارد شیر بابکان و بهرام گور و خسرو

پرویز در ترقی و رواج این هنر، کوشش و میلی نشان دادند، تا به حدی که خنیاگران

زمان بهرام به تشکیل طبقه ای که در عداد طبقات دیگر مردم آن عصر باشد نایل

آمدند. در دستگاه خسرو دوم رامشگران و خنیاگرانی چون بارید و نکیسا و سرکب

و سرکش و بامشاد و رامتین، مجال هنر نمایی یافتند و آهنگها و داستانها ساختند و

خسروانی سرودها پرداختند.

در دوران اسلامی نیز بدون شک الحان و نواهایی به موسیقی افزوده شد و آهنگهای جدیدی روی کار آمد یا جای برخی از الحان قدیم را گرفت.

جای شک نیست که ایرانیان در قدیم کتابهایی راجع به فن موسیقی نگاشته اند. کیکاوس بن اسکندر در کتاب قابوسنامه خود (باب سی و هشتم) در آداب خنیاگری دستوره‌های این فن را چنانکه مرسوم و متداول زمان بوده و یا از اسلاف خود به یاد داشته است. ذکر می‌کند و هر طبعی را سرودی و هر پیشه و شغلی را آهنگی و اقتضای هر سنی را نوایی تعیین می‌کند. نقل عبارت وی بی فایده نیست.

اول دستان خسروانی زنند و این از بهر مجلس ملوک ساخته اند و بعد از آن طریق‌ها به وزن گران نهاده اند چنانکه به دو سرود بتوان گفتن و آن را «راه» نام کرده اند و آن راهی بود که به طبع پیران و خداوندان جد نزدیک بود و آنگاه چون دیدند که خلق همه پیرو اهل جد نباشند، گفتند این از بهر پیران، طریقی نهاده اند از بهر جوانان. پس بجستند و شعرها که به وزن سبکتر بود به روی راههای سبک ساختند و خفیف نام کردند تا از پس هر راهی گران، از این خفیفی زنند، گفتند تا در هر نوبتی مطابق همه پیران را نصیب باشد و هم جوانان را، پس کودکان و زنان و مردان لطیف طبع نیز بی بهره نباشند تا آنگاه که ترانه گفتن پدید آمد، این ترانه را نصیب این قوم کردند تا این قوم نیز راحت یابند و لذت، از آنک از وزنها هیچ وزنی لطیف تر از وزن ترانه نیست.

پس از این برای هر یک از سنین عمر و از پرده های موسیقی که خاص اشخاص گوناگون است و از سرودهای خاص عیاران و زنان و غیره سخن می‌گوید و دستوره‌های نغز و استادانه و دلپسند می‌دهد که اطلاع بر آنها از نظر اختصاص هر آهنگی به طبقه ای از مردم و نام آن آهنگ‌ها و موارد استعمال آنها مفید است.

نام سی سخن و سیصد و شصت دستان یارید از فرهنگهای فارسی آمده و نظامی در خسرو شیرین نام آن الحان را به نظم کشیده است.

برخی از این دستانها حوادث قدیم ایران را بیان می‌کرده است مانند «کین سیاوش» «کین ایرج» و برخی در وصف قدرت و ثروت خسرو پرویز بوده است مانند «باغ شیرین» و «هفت گنج» یا «گنج بادآور» و برخی نیز در وصف جشنهای فصول مختلفه خاصه بهار بوده است مانند «نوروز بزرگ» یا «قهرمان خردک» یا «آرایش خورشید» و غیره. پرده راست یکی از آوازاها بوده است که امروزه یکی از دوازده دستگاه موسیقی عرب و ایران می‌باشد.

از آنجا که سراسر دیوان منوچهری، سخن از بزم و طرب آمده است.

پس دور از انتظار نیست که اگر رکن اساسی فرمایش، آهنگ‌ها و پرده های موسیقی باشد.

در ابیات منوچهری، به کزّات، نام سازها و آلات موسیقی و همچنین نام پرده ها و نواها و آهنگ‌ها آمده است. دکتر دبیر سیاقی فهرستی از این نامها در انتهای دیوان منوچهری آورده است. برخی از ابیات اشاره شده و اشاره نشده در آن فهرست، ذکر می‌گردد:

آیینۀ پیل: نوعی کوس یا چیزی شبیه بدان بلند آواز و در ردیف ادوات دیگری از این نوع که در جنگلها کاربرد داشته و ظاهراً بر پشت پیل بسته می‌شده است.

از رعد پیل سازم و از بار پیلان وز بانگ رعد آیینه پیل بشمار

ارغن: ارغنون. معرب «ارگانن»، ساز بادی که در افسانه‌ها اختراعش را به افلاطون نسبت دهند. ارگ.

همی راندم فرس دامن به تقرب چو انگستان مرد ارغنون زن

همه روزه دو چشمت سوی معشوق همه وقته دو گوشت سوی ارغن

بربط: از سازهای زهی معروف و متداول قدیم با رسته کوتاه و کاسه بزرگ

بانگ جوشیدن می بساشدمان ناله بربط و طنبور و رباب

نوبهار آمد و آورد گل تازه فراز می خوشبوی فراز آور و بربط بنواز

بربط تو چو یکی کودکک محتشمست سر ما زان سبب آنجاست که او را قدمت
 بکرده راست با مزمار شهرو بکرده راست با بربط ربابا

چنگ: از آلات موسیقی و سازهای زهی، هارپ
 بر سخن چنگ و سازی کش زیر زار باشد زیرش درست باشد، بم استوار باشد
 بر سماع چنگ او نباید نپید خام خورد می خوش آید خاصه اندر مرگان بر بانگ چنگ
 به زیر گل زند چنگی به زیر سروین نایی به زیر یاسمین عروءه به زیر نسترن عفری
 آخته چنگ و چلپ ساخته چنگ و رباب دیده به شکر لبان گوش به شکر توین
 رباب: از سازهای زهی، طنبورمانندی دسته دار که با رخمه یا ناخن نواخته شود.
 در مجلس احرار سه چیز است و فزون فی وان هر سه شراست و ربابست و کبابست
 نرگس چنانکه بر ورق کاسه رباب خنیاگری فکنده بود حلقه‌ای ز زیر
 من و نبیذ و به خانه درون سماع و رباب حسود بر در و بسیار گوی در سکه
 مجلسی سازم با بربط و با چنگ و رباب با ترتیج و بهی و نرگس و با نقل و کباب
 رود: نام سازی است.

نوای قمری و بلبل که: با رودست ولی بر سر

نشید بلبل و صلصل: «قفاینک و من ذکری»

بزمی با امانی و خور قبایی به رود غوانی و لحن اغانی
 مرغان همه زنند همه روزه رودها گویند زار زار همه تب سرودها

ستا: تنبوره‌ای که سه تار داشته باشد (زیر وستا = زیر ویم)

کبکان بر کوه به تک خاستند بلبلکان زیر دستا خواستند
 هر فاخته ای ساخته نایی دارد هر بلبلکی زیر و ستایی دارد
 زند و افان بهی زند زیر بر خواندند بلبلان وقت سحر زیر دشتا جناباندند

سنتور: نوعی ساز کامل و قدیم ایرانی که بر جعبه مانندی به شکل ذوزنقه چند
 ردیف سنیم از دو سو کشیده و بر پایه‌ها پیچیده نصب شده است و با دو مضراب

دسته دار و با دو دست نواخته می شود.

کبک ناقوسزن و شارک ستور زنت فاخته نایزن ربط شده طنبور زنا
 شهرو: نام سازی در قدیم
 بکرده راست با مزمار شهرو بکرده راست با بربط ربابا
 طنبور: یکی از سازهای زهی

بانگ جوشیدن می باندمان ناله بربط و طنبور و رباب
 خنیاگرات فاخته و عندلیب را شکست نای در کف و طنبور در کنار
 به یاد شهر یارم نوش گردان به بانگ چنگ و موسیقار و طنبور
 بوستان عود همی سوزد تیمار بسوز فاخته نای همی سازد طنبور بساز
 آن بلبل کاتوره برجسته ز مطوره چون دسته طنبوره گیرد شجر از جنگل
 چغانه: ساز و پرده ای از موسیقی

زلف بنفشه بیوی، لعل خجسته بیوس دست چغانه بکبر پیش چمانه بخم
 بلبل چغانه بشکند ساقی چمانه پر کند مرغ آشیانه بشکند و اندر شود از در زاویه
 مزمار: نی، نای نوازندگی (مزمَر)

بکرده راست با مزمار شهرو بکرده راست با بربط ربابا
 همی تا بر زند آواز بلبلها به بستانها همی تا بر زند قاموس خنیاگر به مزمرها
 موسیقار: نام سازی است

به یاد شهر یارم نوش گردان به بانگ چنگ و موسیقار و طنبور
 ناقوس: از نواها و آهنگهای موسیقی قدیم

چون صغیری بزند کبک دری در مزمان نزنند لقلقی بر کنگره بر ناقوسی
 کبک ناقوسزن و شارک ستور زنت فاخته نایزن ربط شده طنبور زنا
 نای: نی، مزمار و نوعی ساز بادی

خنیاگرات فاخته و عندلیب را بشکست نای در کف و طنبور در کنار

نوگفتی نای دومین هر زمانی
غراب بین نایزن شده است و من
هر فاخته ای ساخته نایی دارد
با طرب دارم دمدم طرب آرایت
بر سر سرو زند پرده عشاق، تذرو

طبل:

رعد پنداری طبلال همی طبل زند
تیره زن بزد طبل نخستین

کوس:

هنگام سحر ابر زند کوس همی
قوس قزح، قوسوار، عالم فردو سوار
مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم
گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر
گه نوای هفت گنج و گه نوای گنج گاو
نوبتی پامیزبان و نوبتی سروسهی
ساعتی سیوار تیر و ساعتی کبک دری
بامدادان بر چکک چون چاشتگاهان بر شخج
بگیراده نوشین و نوش کن به صواب
به لفظ پارسی و چینی خماخسرو
چون سبزه بهار بود بانگ عندلیب
بلبل به زخمه گیرد نی بر سر چنار
قمریان راه گل و نوش بینا رانندند
یکی نی بر سر کسری، دوم نی بر سر شیشم

به گوش اندر دومیدی یک دمیدن
سته شدم از استماع نای او
هر بلبلکی زیر دستایی دارد
با سماع خوش و با بربط و با نایت
ورشان نای زند، بر سر هر مغروشی

بر در بوالحسن بن علی بن موسی
شتر با نان همی بندند محمل

با باد صبا بید کند کوس همی
کبک دری کوسوار، کرده گلو پر زیاد
گاه سروستان زند امروز و گاهی اشکنه
گاه نوروز بزرگ و گه بهار بشکنه
گه نوای دلف رخس و گه نوای ارجنه
نوبتی روشن چسراغ و نوبتی کاویزنه
ساعتی سرو ستاه و ساعتی با روزنه
نیمروزان بر بینا، شامگاهان بر دونه
به بانگ شیشم با بانگ افسر سگری
به لحن مویه زال و قصیده نغزی
چون بند شهریار بود صوت طیطوی
چون خواجه خطیر برد دست را به می
صلصلان باغ سیاوشان با سروستاه
سد دیگر پرده سرکش، چهارم پرده لیلا

بر بید عندلیب زند باغ شهریار
بر لحن چنگ و سازی کش زیر زار باشد
دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
این زند بر چنگهای سفیدان پامیزبان
فرو برده مستان سر از بهیشتی
به جوش اندرون دیگ بهمنجنه
بلبل باغی به باغ، دوش نوایی بزد
دقت سحر گه چکاد، خوش بزند ارتکاو
قوس قزح، قوسوار، عالم فردو سوار
یک مرغ سرود پارسی گوید
هر زمان نوحه کند فاخته چون نوحه گری
بر سر سرو زند پرده عشاق، تذرو
بر زند نارو، بر سرو سهی، سرو سهی
چون صفیری بزند کبک دری در هزمان
منابع و مآخذ:

۱ - دیوان منوچهری دامغانی، دکتر دبیر سیاقی، انتشارات زوار، ۱۳۷۰

۲ - هفت گنج کومش، عبدالرفیع حقیقت، انتشارات کومش، چاپ اول ۱۳۷۳

۳ - برگزیده اشعار استاد منوچهری دامغانی، از مجموعه شاهکارهای ادبیات فارسی، جلد سیزدهم، دکتر محمد دبیر سیاقی، انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۹

۴ - ماهنامه رشد جوان، دفتر انتشارات کمک آموزشی، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، وزارت آموزش و پرورش

۵ - آشنایی با عروض و قافیه، دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوسی تهران، چاپ سیزدهم،